

گزارش قریه کدیر در دوران ناصر^۱

امیرکیوان درویش
محمد خانعلی

مقدمه

کدیر، روستایی ناشناخته است که از تاریخی کهن، حکایت دارد. سرزمینی که از دورانی بسیار دور، آباد و مسکونی بوده، مانند قلعه طبیعی عظیمی به نظر می‌رسد. از این جهت همیشه مورد توجه فرمانروایان قرار گرفته و مأمّن و محل مناسبی برای آسایش حاکمان و والیان در جستجوی صلح و آرامش یا گریخته از دشمن بود. این قریه قسمتی از ولایت مستقلی به نام رویان قدیم، بین آمل و دیلم بود و طی سال‌های ۴۵ لغایت ۱۰۰۶ هـ ق به صورت حاکم‌نشین، محلی منتسب به خاندان ساسانی بوده است. در این دوره، بخصوص از زمان سلطنت شاه عباس صفوی به بعد، نظام حکومتی محلی این مناطق نیز دستخوش تغییر و تحولات گوناگون شد و مازندران به صورت



یکی از ایالات ایران در آمده و از طرف حکومت مرکزی اداره شده و با ساخته شدن جاده معروف عباسی، در سال ۱۰۳۱ قمری تردد به مازندران آسان و این سرزمین به فلات داخلی ایران متصل گردید. (ملگنوف، ۱۸۶۷) با آغاز شکل‌گیری سلسله قاجار، نظام حکومتی محلی این منطقه نیز دستخوش تغییر و تحولات گوناگون شد. از جمله مهم‌ترین

تغییرات در تاریخ این منطقه، شکل گرفتن ولایت جدیدی به نام محال ثلاث (تنکابن، کلارستاق و کجور) بین گیلان و مازندران با حاکمی مستقل بود. در این دوران حکام کجور و کلارستاق نیز با عنوان نایب الحکومه، اغلب توسط شاهان قاجار یا والی مازندران یا حکام محال ثلاث انتخاب می‌شدند. این حکومت حدود ۱۳۰ سال دوام یافت و نهایتاً با انقراض سلسله قاجار طومار آن نیز درهم پیچیده شد. گورهای کشف شده در مناطق مختلف کدیر، حاکی از آن است که مردم در این ناحیه ابتدا به دین زرتشت بوده و احتمالاً از قرن هفتم به بعد، مسلمان شدند.

در کتاب «تاریخ طبرستان و رویان و مازندران» نوشته سید ظهیرالدین مرعشی آمده است: قدمت روستای کدیر به پیش از ظهور اسلام می‌رسد و مردم آن تا سال ۷۰۰ هـ ق زرتشتی بوده‌اند و سالانه ۷۰۰ رأس اسب اخته به مسلمندان جزیه می‌دادند تا آیین اجدادی خویش را حفظ نمایند.

امروزه کدیر، دهی است کوهستانی و سردسیر از دهستان کلرودپی بخش مرکزی شهرستان نوشهر. آب آن از چشمه‌ها تأمین می‌شود و شغل اهالی آن، زراعت و گلهداری است. کدیر از نظر جغرافیایی هم شرایط بسیار مناسبی دارد و جنگل‌های باشکوه ارتفاعات اطراف کدیر، زیبایی‌های آن را دوچندان کرده است. در این جنگل‌های انبوه، درختانی همچون شاه بلوط، راش، توسکا، آزاد، شمشاد، ممرز، نمدر، اوجا، ملج، افرا، نارون، گردو، انجیر و غیره یافت می‌شود. در قدیم ارتفاع بعضی از درختان مزبور مانند توسکا بیلاقی و اوجا در جنگل کدیر، عباس آباد و گلندرود، از چهل متر هم تجاوز می‌کرد. جمعیت ثابت کدیر به صد نفر می‌رسد و این به دلیل برودت زیاد هوا در فصل زمستان است، ولی در فصول گرم سال جمعیت آن به دو هزار نفر هم می‌رسد. در تابستان می‌توان با پیمودن یک جاده کوهستانی بسیار زیبا (جاده آب پری) در کمتر از یک ساعت از ساحل دریا به این دهکده کوهستانی رسید که تغییر دما به قدری محسوس است که دودکش‌های خانه‌های روستا در بسیاری از شب‌های تابستانی، خبر از روشن بودن بخاری‌های هیزمی آن دارد. کدیر از جنوب و شمال بین دو کوه و از هر طرف به جنگل وصل است و به عنوان سرزمین ابر و مه، زیبایی مسحورکننده‌ای داشته که آن را از بسیاری از روستاهای منطقه متمایز می‌گرداند. در فصل گاوبانگی (جفت‌گیری گوزن‌ها)، صدای گوزن‌ها از ارتفاعات درون جنگل شنیده می‌شود.

مدخل

ناصرالدین شاه قاجار در ۱۴ شوال ۱۲۶۴ بر تخت نشست و از آن پس تا زمان مرگش در جمعه ۱۷ ذی‌القعدة ۱۳۱۳ شاه ایران بود. نخستین سفر وی به قریه کدیر در سال ۱۲۸۱ هـ ق آغاز شد. انجام شد. آب و هوای دل‌انگیز، طبیعتی بکر، شکارهای متعدد این ناحیه و از همه مهم‌تر وجود ساعدالدوله، شاید از مهم‌ترین دلایل سفرهای بعدی ناصرالدین شاه در سال‌های ۱۳۰۳، ۱۳۰۵ و ۱۳۱۳ هـ ق به کدیر باشد. از نکات شایان توجه این سفرها، تهیه تصاویر، حضور صاحب‌منصبان عهد قاجار از جمله اعتماد السلطنه و

۱. محمد حسن خان صنیع الدوله (۱۲۸۷) اعتماد السلطنه (۱۳۰۴) فرزند حاجی علی خان حاجب الدوله در سال

تهیه سفرنامه‌های حاوی آمار جمعیت، اوضاع طبیعی، پوشش گیاهی و ... است. در زیر، بخش‌هایی از متن سفرنامه‌های ناصرالدین شاه و دیگر درباریان عهد ناصری را تقدیم خوانندگان گرامی می‌نمائیم:

گزارش ناصرالدین شاه قاجار در روز دوشنبه شانزدهم ربیع الثانی ۱۲۸۱ هـ ق:

صبح زود از خواب برخاسته، یعنی دو ساعت از دسته گذشته، رستم حمام. بعد سوار شدیم، رفتیم ده کدیر. دو فرسنگ راه است. به ده نرسیده در میان جنگل قشنگی ناهار خوردیم. ادیب‌الملک، سر ناهار صد عریضه خلاصه خواند.

امیرآخور، عین‌الملک، ملک‌آرا و غیره، هاشم بودند. آقا علی، عکاس باشی، حسین‌خان، محمدخان پسر امین خلوت، غلامعلی‌خان قایم شدند بازی کردند توی جنگل. بعد از آن، روی تپه که دریا و غیره پیدا بود، آفتاب‌گردانی زدند، بعد از ناهار رستم آنجا، یک شیشه عکس جنگل کوهی انداخته شد، یعنی من سوار شدم رستم کدیر او شیشه را انداخت، رستم کدیر. ده خوبی بود. دویست خانوار می‌شد، خانه‌های تک تک، زن‌های خوب داشت.

محمدحسن بیک کجوری^۲ کدیر می‌نشیند، فضولی می‌کرد، صحبت می‌کرد. خلاصه رستم بالای کوه، آن طرف جنگل پرزوری داشت، همه دریا و غیره پیدا بود، اما مه گرفته بود، خیلی با صفا بود. زیاد نشستیم. ادیب‌الملک بود. آقا علی، حسین‌خان، علی رضاخان و غیره بودند. هندوانه، انار و چای خوردیم و نماز کردیم. آقا رضا آمد، دو سه عکس انداختیم. مردکه پیری شاخی آورد، میزد مثل گاو نر یعنی مرال نر صدا می‌کرد. خیلی خنده داشت. وقتی که این را می‌زنند، مرال نر جواب می‌دهد، شکارچی پیدا کرده می‌زنند. دو ساعت به غروب مانده سوار شده آمدیم منزل. غروب رسیدیم.

وقت رفتن اسب کره خانه زاد کردند را سوار بودم، برگشتن اسب کبود ایلخانی را، الحمدلله خوش گذشت. آقادی که عقب قورخانه و سرباز و غیره رفته بود، وارد شده بود، ملاحظه شد.

ملا محمدحسن بن جعفر قمی، دوم رمضان ۱۲۹۷ ق:

یکی از بلوکات، رستم‌دار قدیم [است] و هیئتبان تعیین نموده اند [که همان] رویان و متعلقات اوست که عبارت از کجور و بلوکات باشد. این بلوک در طرف غربی مازندران مابین کلارستاق و نور واقع شده است. از طرف مغرب به رودخانه چالوس و کلارستاق از طرف مشرق. کجور دوازده بلوک منقسم می‌شود از قرار تفصیل پنجه رستاق، زانوسه رستاق، کوه پر، بلده کجور، توابع کجور، صالحان، فیروزکلا، کالج^۳، کلرودپی، رستاق، چلندر، خیرودکنار.

۱۲۵۶ در تهران به دنیا آمد. او در مدرسه دارالفنون به تحصیل پرداخت.

۱. جهت اطلاعات بیشتر به مجموعه تاریخی کاخ ملی گلستان مراجعه شود.

۲. بیان سوره مبارکه انفال توسط آقا جان بیک (محمدحسن بیک کجوری) است.

۳. اصل: کالج

بلوک نهم از بلوکات کجور، کلرودپی است مشتمل بر چهار قریه بیلاقی و دو قریه قشلاقی است. بیلاقی کدیر پنجاه خانوار است جمعاً گیل. حمام و مسجدی هم دارد. کدیرسر ده خانوار است بومی. قشلاقی نارنجک‌بن [نارنج‌بن] چهل خانوار و یک مسجد و حمام از همه نوع دارند. حاجی نصرالله بلوک‌باشی در این جا سکنا دارد. ونوش^۱ بیست خانوار و یک حمام و یک مسجد دارند جمیعاً بومی. خضرتیره پانزده خانوار است و یک حمام دارند. امامزاده موسوم به همین اسم در این قریه مدفون است. پاشا کلا بیست خانوار است جمیعاً گیل.

گزارش ناصرالدین شاه قاجار در روز چهارشنبه سوم ذی‌قعدة ۱۳۰۳ هـ ق:

امروز صبح سوار شده راندم برای کدیر از راه ساخته ولی‌خان سرتیپ رفتیم. ولی‌خان، راه را بسیار خوب ساخته است. هیجده سال پیش از این که آمدیم^۲ اینجا همه‌اش از این کوه پیاده بالا رفتیم. حالا خیابان شده است. خیلی راه خوبی است، بارک‌الله. این راه را پارسال ساخته است، امسال تعمیر کرده است. خاک این کوه، سیاه است. بعضی بوته‌های سیاه دارد. دره‌ها و آب شسته‌های مهیب دارد. به هزاردره جاجرود شبیه است. همه این کوه معدن زغال‌سنگ است. آن قدر زغال‌سنگ دارد که به حساب نمی‌آید. امین‌السلطان، مجدالدوله، ملیجک، میرآخور، صنیع‌الدوله، زیندار باشی، سیف‌الملک، عضدالملک، نایب‌ناظر قدیم، عمیدالملک، میرزا اسحق‌خان، اکبری، علاالدوله، امین‌حضور، آغامحمدخان و غیره و غیره، اغلب پیش‌خدمت‌ها بودند. حتی محمدخان کوره، همه در رکاب بودند، به غیر از صاحب‌اختیار که کمرش درد می‌کند، منزل مانده است. ساعدالدوله هم بود. همین طور با امین‌السلطان، عضدالملک، مجدالدوله، صحبت‌کنان راندم تا از پیچ پیچی‌های راه گذشتیم. رسیدیم به اول جنگل کدیر. مثل این بود که توی باغ بسیار خوبی است می‌رانیم. درخت‌های قشنگ و سبز. زمین سبز بسیار خوب، گل‌های قشنگ خوب، بسیار بسیار با صفا و خوب. کم کم حالت سوارها برگشت دیوانه شدند، می‌خواستند برقصند از صفای جنگل. یک عالم دیگری بود، که دخلی به عالم این طرف نداشت. همین طور می‌راندم، رسیدیم به تپه خوبی که مشرف به ده و سایر جاها بود. افتادیم به نهار. جلگه وسیع خوبی به قدر جلگه کجور پیدا شد، سبز و خرم و خیلی خوب. قبل از نهار امین‌السلطان و ولی‌خان، کدخدا و ریش سفیدان ده را آوردند حضور. ریش سفیدشان حاجی فرج‌الله کجوری بود. ضرب زیادی به همه زدیم که اگر یک نفر یک تبر به درخت‌های این جنگل بزنند همه شما را به آتش می‌سوزانم. قدغن سخت شد که کسی درخت‌های جنگل را نیندازد. آن‌ها رفتند. بعد نهار خوردیم. صنیع‌الدوله کتاب خواند. زیندارباشی و سایرین بودند. بعد از نهار حاجی حیدر ریش زد. دندان‌ساز آمد. دندان را پر کرد. بعد سوار شده، راندم برای ده کدیر، رسیدیم به ده. ده سه محله است. خانه‌های تک‌تک تمیز خوب دارد، خیلی قشنگ. جمعیت زیاد دارد. زن و مرد و بچه روی هم، پانصد، ششصد نفر بودند. اول طایفه عبدالملکی^۳

۱. اصل: بنوش

۲. موردی یافت نشد

۳. ایل عبدالملکی از شهریار به مازندران و سپس به زاغمرز کوچ داده شدند.

و بسطام خان عبدالملکی^۱ در این ده می‌نشسته‌اند. میرزا آقاخان مرحوم کوچاند، کنار دریا برده است. حالا اهل ولایت می‌نشینند. قشلاق اهل کدیر، نارنجک‌بن کنار دریا است که از کوه بالای ده راه بسیار خوبی است. سه فرسخ راه است. نه پرتگاه دارد، نه گل است. راه آسان بسیار خوبی است. اهل کدیر از این راه می‌روند نارنجک‌بن یک دره هم هست که رو به مشرق می‌رود. بلوکی آنجاست، اسمش میان‌بند نو است. تیول میرزا عبدالله^۲ است. دست پدر عایشه است. میان‌بند است و لزی^۳ و چند ده دیگر هم هست که اسمشان بعد نوشته می‌شود. می‌گویند قرقاول هم دارد. خلاصه از توی ده گذشتیم. ده در دره کوچکی واقع است. خانه‌های ده را این طرف و آن طرف دره ساخته‌اند. چشمه کوچک، صاف گوارائی از وسط ده توی دره می‌جوشد. آب کمی هم از بالای دره می‌آید. رفتیم آن طرف ده، تپه نرم خوبی بود. آثار خرابه‌های قدیم که اول خانه‌های ده روی تپه بوده است، پیدا بود. خانه‌های ده قدیم همه آجری بوده است که حالا هم آجرهای خرابه‌ها را آورده خانه ساخته‌اند^۴.

بعد از تپه‌های نرم سبز بسیار خوب، مثل سینه لبک بالا رفتیم. هرچه رفتیم، زمین سبز مثل زمرد، کوه‌ها پر جنگل. دیگر نمی‌شود از صفا و هوای کدیر نوشت. بوته‌های سبز معطر، از جنس سرو و کاج کوبه کوبه روی چمن درآمد است. عطر جنگل افزوده است. به قدر هزار گاو و مادبان در جنگل و چمن‌ها می‌چریدند و اسب‌ها که مادبان‌ها را دیدند، همه دیوانه شدند؛ بازی می‌کردند، شیهه می‌کشیدند. یک قال مقال غریبی شد. اسب من هم دیوانه شد. می‌خواست بلند شود. زود پیاده شده، عوض کردم. اسب سواری من که میرآخور سوار بود، همین که پیاده شد، اسب مرا عوض کند با براق طلا گریخت، رفت توی جنگل عقب مادبان‌ها. سوارها عقب کردند. قال مقال غریبی شد. آدم ملیجک اسب را گرفت آورد. اسب و مادبان‌ها چند لگد هم به پای آدم ملیجک زده بودند. با وجود این اسب را گرفت آورد. امین السلطان و عضدالملک و سایرین بی شوخی از هوا و صفای جنگل دیوانه شده بودند. بی‌خود می‌خندیدند، اسب می‌دواندند. اسب‌ها و آدم‌ها همه از هوا و مادبان و صفا دیوانه و سفید شده بودند. باز خیلی گشتیم. این جاها، جای اردو خیلی هست. اما آب کم است. چشمه‌های کوچک دارد. اما دره هست که می‌رود به میان بند. دره خوبی و جای با صفائی است. به قدر یک سنگ و نیم آب خوبی از توی دره می‌آید. برای جای اردو خیلی خوب است. بنا شد بیائیم سه شب اینجا بمانیم. اردو سر آب بیفتد. از طرف دست چپ راندیم، سربالا. تپه سبز خرم با صفائی بود، مثل بهشت. بالای تپه آفتابگردان زدند. افتادیم به عصرانه. صنیع الدوله باز کتاب فرنگی خواند. امین حضرت هم بود. آغامحمد خان و زیندارباشی رفته بودند منزل. سایرین همه بودند. چای و هندوانه خوردیم. بعد برخاسته، سرازیری نرم خوبی بود. جنگل‌ها کلفت داشت. خیلی با صفا بود. با پیشخدمت‌ها آمدیم پائین.

عقب‌سر ما امین السلطان، مجدالدوله، سیف‌الملک، امین‌حضور، مثل بچه‌ها توی چمن بازی می‌کردند.

۱. رئیس ایل عبدالملکی

۲. میرزا عبدالله خان یوشی، فراش خلوت انتظام الدوله، سردار امجد، برادر عایشه خانم همسر ناصرالدین شاه

۳. اصل: لزور

۴. خانه‌های ساخته شده موجود است.

سیب هوا می‌انداختند. تقله بازی می‌کردند. از صفای جنگل دیوانه شده بودند. ما هم همین طور پیاده صحبت‌کنان می‌آمدیم تا رسیدیم ته دره. اسب آوردند. سوار شدیم، رانیدیم. این جنگل یک درخت سیب داشت که به قدر ده هزار سیب داشت. سیب ترش بود، اما نرسیده بود. درخت سیب، آلوچه، ازگیل، گیلاس، سایر میوه‌ها زیاد داشت. از توی دره راهی پیدا کردیم. رانیدیم، رسیدیم به جایی که اول افتاده بودیم، به ناهار. از آنجا افتادیم به راه آمدیم منزل، یک ساعت به غروب مانده، وارد منزل شدیم. از کدیر تا منزل یک فرسخ‌ونیم راه است. این جاها گفتند کبک‌های خوب دارد؛ به اکبری گفتیم بزنند. غروبی در چادر نشسته بودم. یک کبک زده بود، آوردند. چیز غریبی بود. خیلی چاق و بزرگ، تا حالا همچو کبک ندیده بودم. به خصوص سرش خیلی بزرگ بود، به قدر یک خروس بزرگ. خیلی غریب بود. عصری که در راه می‌آمدیم، رو به منزل، هزار قدم به اردو مانده جلو ما در دامنه کوه چند نفر پیاده ایستاده بودند. نزدیک آمدیم، دیدیم ملیجک است با حاجی لله و غلام بچه‌ها آمده‌اند. ما قدری با ملیجک صحبت کردیم. بعد حاجی لله از بیراهه بغلش کرد برد منزل. ما هم آمدیم. یک ساعت به غروب مانده، وارد منزل شدیم. آمدن ملیجک خیلی بامزه بود و خنده داشت.

گزارش اعتمادالسلطنه در روز چهارشنبه سوم ذیقعد ۱۳۰۳ هـ ق:

شاه می‌روند قریه کدیر^۱ که یک فرسخ و نیم از اردو مسافت وسط جنگل بالای کوه واقع شده. دیروز فرمودند من هم سوار شدم. صبح دیدنی از عمیدالملک و نایب ناظر نمودم. عضدالملک هم آنجا بود. بعد به اتفاق سوار شدیم. عقب تیپ شاه حرکت نموده، سرناهارگاه رسیدیم. قریه کدیر^۲ بهترین جاها واقع شده. جنگل، چمن، آب خوب؛ مثل بهشت است. بعد از ناهار بلافاصله شاه سوار شدند میان قریه رفتند. قدری زن‌های کور، کچل، متعفن را ملاحظه فرمودند. بچه‌های ده را به کشتی انداختند. قدری اسب دوآندند. یک دو فرسخ بی‌خود راه رفتند. بعد عصرانه میل فرمودند. قدری من کتاب خواندم. بانهایت خستگی و کسالت روحانی منزل آمدم.

گزارش اعتمادالسلطنه در روز جمعه پنجم ذیقعد ۱۳۰۳ هـ ق:

... از جمله اشخاصی که در روز جمعه پنجم ذیقعد به حضور ناصرالدین شاه در کجور شرفیاب شدند و ولی‌خان سرتیپ [آنها را] معرفی کرد، از این قرار است: آقاشکرالله نایب کجور، حاجی فرج الله ساکن کدیر بلوک‌باشی کل پول، میرزا تقی^۳ ساکن کدیر و... بودند.

گزارش اعتمادالسلطنه در روز جمعه ۱۷ ذیقعد ۱۳۰۵ هـ ق:

امروز به کدیر می‌رویم. باران متصل می‌بارد. چادر هم همه تر. محسن خان منشی حضور پسر سیزده ساله امین‌الدوله امروز به شهر می‌رود. بسیار کار خوبی کردند. خلاصه به اتفاق امین‌الدوله سوار شدیم. در حوالی

۱. اصل: کودیر

۲. همان

۳. به اعتقاد نگارنده فرزند حسین‌بیک است.

امامزاده هزارخال انتظار موکب همایون را داشتیم. انیس الدوله عبور کرد. به واسطه تألم دست به تخت نشستند. قاطر که از نهر می‌گذشت، لگدی انداخت. تخت نصفه واژگون شد. مجبوراً انیس الدوله پیاده شد. چون حالت سواری ندارد، مجدداً به تخت نشست. برادر زاده خودش را به احوالپرسی من و امین الدوله فرستاد. در این بین شاه تشریف آوردند. من به تعاقب موکب همایون رفتم. نوری فراش از شهر می‌آمد. همان‌جا سر سواری سواری کاغذهای او را گرفته خواندم. بکمز هم چون دوستانش نبودند، لابد با من همراهی کرد تا رسیدیم به گالیچه رود. شاه آنجا ناهار صرف فرمودند. چون قدری دلم درد می‌کرد و اسهال مختصری داشتیم، روزنامه نخواندم. با وجودی که همراه داشتیم، عذر آوردم. شاه بعد از ناهار سوار شدند به کدیر رفتند. من آفتابگردان زین داربازی رفتم. قریب دو ساعت آنجا ماندم تا راه خلوت شد. به اتفاق بکمز راه افتادم. باران می‌بارید. به زحمت تمام وارد منزل شدم. هادی قهوه‌چی که پریروز جلو فرستاده بودم، خانه آقارضاعلی نامی را برای من خالی کرده بود. بنه من هم رسیده بود. محتاج به چادر نشدیم. شب را به راحتی گذشت.

گزارش اعتمادالسلطنه در روز شنبه ۱۸ ذیقعه ۱۳۰۵ هـ ق:

صبح خبر کردند شاه می‌کوچد. مجدداً موقوف شد. اهل اردو تماماً گرفتار رطوبت زمین و هوا هستند. با وجود باران و گل، باز بندگان همایون در سراپرده نماندند. هزار قدمی سراپرده آفتابگردان زدند. ناهار صرف فرمودند. منزل امین الدوله که در همسایگی من خانه میزا تقی^۱ که سابق پیش خدمتش بود منزل کرده، رفتم. ناهار آنجا صرف نموده، بلافاصله منزل آمدم.

گزارش اعتمادالسلطنه در روز دوشنبه ۲۰ ذیقعه ۱۳۰۵ هـ ق:

... به حضور همایون رسیدم و اظهار مرحمت فرمودند. از وضع کدیر پرسیدند. چون می‌دانم که از اظهار کسالت و کراهت از سفر بدشان می‌آید، تشکر کردم که الحمدالله در کدیر خوش گذشت، منتهی به واسطه درد کمر قدری در رفتن و برگشتن خستگی حاصل شد. تفضیل خانه‌ای که منزل داشتیم، عرض کردم که خانه دهاتی و کثیفی همین قدر زمینش خشک بود. اما صاحبخانه می‌گفتند دختر خوشگلی دارد. با وجودی که من سلیقه زیبایی و زشتی را ندارم، از دور که دیدم بدم نیامد. فی الفور به آقا دائی فرمودند سقائی بفرستد دختر را بیاورند. اگر پسند خاطر مبارک شد، در سلک خدمه منسلک شود... .

گزارش سعدالله درویش^۲ در سال ۱۳۰۵ هـ ق:

در آن موقع من چهار ساله بودم. خوب به یاد دارم جدم حاج فرج‌اله که مهماندار بودند، چادرهایی که از

۱. به اعتقاد نگارنده برادر رضاعلی است.

۲. «سعدالله خان»، فرزند «میرزا سلیمان خان منشی باشی»، در سال ۱۳۰۱ (هـ ق) در قریه «کدیر»، به دنیا آمد. او ابتدا در مدارس «دارالفنون» و «آلیانس فرانسه» و پس از انقلاب مشروطیت در شهر «لوزان» در سوئیس به تحصیل پرداخت.

طرف ناصرالدین شاه فرستاده بودند در محلی بالای قریه که چمنزار بسیار باصفایی بود زدند و آب گوارایی هم در آن چمنزار بود. چندین قاطر با کجاوه و در هر کجاوه یک زن سوار بود، همه اینها اندرون ناصرالدین شاه بودند و آنها را به آن چادرها فرستادند. از طرف کوهی که ناصرالدین شاه می‌آمد. تمام زن‌ها و بچه‌های کدیر در بدنه مقابل برای تماشای ناصرالدین شاه جمع شده بودند.

ناصرالدین شاه به محض این که بالای کوه مقابل نمایان شد، با دوربین زن‌های طرف مقابل را نظاره می‌کرد. عده سواری با او بودند که تمام سوارها را گذاشتند و به تنهایی سواره پایین آمدند. در اول آبادی مرحوم حاج فرج‌اله برای پذیرایی حاضر بودند. ناصرالدین شاه که رسید، از ایشان خواستند که یک نفر بلد او را به طرف زن‌ها ببرد. حاجی فرج‌اله، میرزا ابوالحسن خان پسر خود را - که عمومیم بود - برای راهنمایی فرستاد. ناصرالدین شاه اسب مشکی داشت که با دهنه طلا خیلی نمایان بود. ما بچه‌ها خیلی زیاد بودیم. به محض دیدن ناصرالدین شاه شروع به قیل و قال کردیم.

ناصرالدین شاه برای اینکه از شر بچه‌ها راحت شود و بتواند به راحتی زن‌ها را ببیند، چند قدمی از زن‌ها دور شد و چند مشت شاهی سفید در میان ما پاشید. عموم بچه‌ها برای جمع آوری شاهی سفید رفتیم. او مابین زن‌ها رفت. همه زن‌ها رو گرفته بودند. خطاب به زن‌ها: «قبله عالم است، روی‌های خود را باز کنید». به ناچار روی خود را باز کردند. در میان زن‌ها، دختری بود فوق‌العاده وجیه به نام سلیمه. سؤال کرد این دختر کیست؟ گفتند دختر حاج فرج‌اله است. گفت خواجه را می‌فرستم او را عقد کند و بیاورد. بعداً به مقر چادرها رفت. حاج فرج‌اله مراتب را فهمید. فوراً نصرالسلطنه را که خود از ملتزمین رکاب ناصرالدین شاه بود و حاکم مطلق تنکابن و کجور و کلارستاق احضار کرد و چاره خواست. نصرالسلطنه گفت بگویند دختر لال شود، ابداً حرفی نزنند. طولی نکشید که خواجه آمد. هر قدر با دختر صحبت کرد، ابداً جوابی نداد. از اطرافیان پرسید چرا جواب نمی‌دهد؟ گفتند لال است و به همین مناسبت از او صرف‌نظر شد.

میرزا علی‌اصغرخان اتابک در منزل حاج فرج‌اله در اتاقی به نام سردری منزل داشت و مهمان بود. منزل ما دو اتاق فاصله بود. چون مرحوم حاج فرج‌اله جدم به من خیلی علاقه داشت. روزی با لباس تمیز مرا پیش اتابک برد، نوازش به من کرد و چندین اشرفی به من داد.

گزارش اعتمادالسلطنه در روز دوشنبه ۱۳ صفر ۱۳۱۳ هـ ق:

از قراری که نصرالسلطنه و جمعی از عقلا و مردمان نیک نفس گفتند بهترین راه‌ها برای رفتن به کجور راه کدیر است، آقا محمدنام کدیری را بلد گرفتیم و پنج نفر پیاده از کنار دریا برداشته با شنیدر این راهی که بالنسبه کمال خوبی را داشت و نزدیک بود که اگر دویست تومان خرج کرده بودند، بهترین راه‌های کنار دریا می‌شد با کمال راحتی پیمودم. با وجودی که اسبم رو رفت و نزدیک بود به زمینم زند، باز هم از خسارت جنگل و آب‌های سرد گوارا و خلوت بودن راه خوشحال بوده، چهار به غروب مانده، سالم و غانماً با مشیر حضور که همراه بود، وارد کدیر شدیم. در همان خانه آقامحمد بلد منزل کرده پناه جستیم. کدبانوی آقامحمد، شام خوبی به ما داد. تقریباً ده تومان هم خرج بلد و انعام کدبانو شد. دیشب چون نخوابیده بودم و امروز هم

خسته بودم، هفت ساعت متوالی استراحت کردم. امین حضور و بیگمزم هم از راه بسیار بدی به کدیر آمده اند و شب را در خانه حاجی فرج الله کدیری سور چراندند و مهمان بودند.

گزارش اعتمادالسلطنه در روز سه شنبه ۱۴ صفر ۱۳۱۳ هـ ق:

... خلاصه نیم ساعت به دسته مانده از کدیر حرکت شد، دو ساعته به صحرای کجور رسیدیم.

سفرنامه منگولوف:

بلوک کجور از رود سولده تا چالوس رود، از بلوک‌های غرب رودخانه هراز قرار دارد. این بلوک دارای سرزمین‌ها و روستاهای زیر است: پنجک‌رستاق، کوه‌پر، لاشک، شهر کجور، انگاس، فیروز کلا، خیر رود کنار، چلندر، کچلستاق و نارنج‌بن می‌باشد. در روستای نارنج بن مقدار زیادی نارنج پرورش داده می‌شود. در بلوک کجور افراد زیادی از قبیله خواجه‌وند، شرف‌وند، عبدالملکی و جز آنها سکونت دارند که از کردستان و شیراز به اینجا کوچانده شده‌اند.

منابع:

۱. افضل‌الملک، غلامحسین، نسخه خطی کراسه‌المعی (گزارش ملامحمدحسن قمی، کتابچه بعضی اطلاعات جغرافیایی از شهرستانک تا کلاردشت)، جلد اول، کتابخانه ملی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۷.
۲. اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان، روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه (۱۳۱۳-۱۲۹۲)، با مقدمه و فهرس ایرج افشار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۱.
۳. قاجار، ناصرالدین شاه، گزارش شکارهای ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۷۹-۱۲۸۱)، تصحیح فاطمه قاضیها، تهران، سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی، ۱۳۹۰.
۴. قاجار، ناصرالدین شاه، یادداشت‌های روزانه ناصرالدین شاه (۱۳۰۳-۱۳۰۰)، به کوشش پرویز بدیعی، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۸.
۵. ملگونوف، گریگوری، سفرنامه ملگونوف به سواحل جنوبی دریای خزر، ترجمه مسعود گلزاری، انتشارات دادجو، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۴.

